

متن فیلم‌ها و انیمیشن‌ها بخش دوبله
سومین جشنواره دوبله و تولیدات رادیویی گریش بانگ
شهرستان گراش بهمن ماه ۱۳۹۹

انیمیشن شماره یک - آقایان
بخشی از انیمیشن «کوکو»

میگل: وایسا ببینم چی شد؟
هکتور: به فراموشی سپرده شد. وقتی تو دنیای زنده‌ها کسی نباشه به خاطرت بیاره، از این دنیا محو میشی. ما بهش می‌گیم مرگ نهایی.
میگل: اونوقت کجا میره؟
هکتور: کسی نمی‌دونه.
میگل: من الان دیدمش. وقتی برگشتم دنیای زنده‌ها برش می‌گردونم.
هکتور: نه اینجوریا نیستش بچه‌جون! یاد ما رو باید اونایی که تو دنیای واقعی می‌شناختنمون به جا بیارن. با خاطراتی که ازمون تعریف می‌کنن. ولی دیگه کسی زنده نمونه که خاطره‌ای از اون تعریف کنه. هه! بیخیال! عاقبت همه‌مون همینه.
هکتور: بیا دلاکروز کوچولو! بریم که مسابقه منتظرمونه.
هکتور: همیشه قبل اجرا انقد اضطراب داری؟
میگل: نمی‌دونم. تا حالا اجرا نکردم.
هکتور: چی؟ تو که گفتی نوازنده‌ای!
میگل: هستم، یعنی می‌شم خب!
هکتور: ای وای!
میگل: وقتی که ببرم.
هکتور: نقشه‌ی تو اینه؟
هکتور: نه نه نه تو باید ببری میگل. زندگیت رسماً به این بستگی داره که برنده بشی. تا حالا یه بارم اجرا نکردی؟
هکتور: هزار من برم
میگل: نه نه نه! باید خودم اینکارو بکنم.
هکتور: چرا؟
میگل: اکه نتونم برم رو صحنه و یه آهنگ بزنم، چطوری می‌تونم به خودم بگم نوازنده؟
هکتور: این چه اهمیتی داره؟
میگل: چون من فقط دعای خیر دلاکروز رو نمی‌خوام. می‌خوام ثابت کنم که لیاقتشو دارم.
هکتور: اوه اوه! عجب احساس شرافتمندانه‌ای! ولی الان وقتش نیست!

هکتور: عییی! باشه باشه باشه! خیلی خب! تو می‌خواهی اجرا کنی، پس باید واقعا اجرا کنی. اول باید شلش کنی. اضطرابو
بتکون بره. اینطوری لا لالا...
هکتور: حالا بهترین فریاد تو رو کن!
میگل: بهترین فریادم؟
هکتور: زود باش، داد بزن، خودتو بریز بیرون. هه! ای وای! چه حال خیلی خوبی داد! حالا حالا تو...
هکتور: خدایا کی محوم می‌کنی؟!

انیمیشن شماره ۲ – آقایان

بخشی از انیمیشن «ابری با احتمال بارش کوفته قلقلی»

سم: اینجا رو! تو واقعا وقت زیادی رو تنهایی می‌گذرونی.
فلینت: چی ||||، طرز کارش این شکلیه: آب از بالا وارد می‌شه و غذا از پایین خارج...
سم: پس وقتی اون دستگاه رفته به جو یه تغییر فاز الکتریکی ایجاد شده و بخار آب هم از لایه‌ی ابر باران‌زا تامین شده...
فلینت: اینی که الان گفتی یه نظر کارشناسی فوق حرفه‌ای بود
سم: خب ||| احتمالا توی ابرها آب هست و تو هم به همین خاطر بوده که دستگاهت رو فرستادی اون بالا، مگه نه؟
فلینت: آره، چه میشه کرد، ما اینیم دیگه! الان که بهش فکر می‌کنم، هه هه هه! اره دیگه. این دستگاه بر اساس جهش ژنتیکی میتنی بر آب کار می‌کنه. مولکول‌های آب با اشعه‌های ماکروویو بمباران می‌شن و در نهایت به هر غذایی که مشخص کرده باشی تبدیل می‌شن.
سم: مثلاً پیتزا؟
فلینت: آره.
سم: پوره‌ی سیب‌زمینی؟
فلینت: آره.
سم: پنیر؟
فلینت: آره خب، اون جز صبحونه‌ست.
سم: استیک؟
فلینت: اوهوم.
سم: سس سیب؟
فلینت: آره.
سم: لوبیا پلو؟
فلینت: خب، یادمه گفتم هر غذایی...
سم: بال سوخاری؟
فلینت: قبل از اینکه بررسی فکر کن، اگه غذا باشه، جوابت مثبته...
سم: ماکارونی؟
فلینت: ماکارونی، اینم غذاست خب...
سم: ببینم ژله چطور؟
فلینت: شما ژله دوست داری؟
سم: من عاشق ژله‌ام!
فلینت: خوب حق داری. منم دوست دارم. کره بادوم زمینی چی؟ ها؟
سم: اوه! نه نه، من به شدت به کره بادام زمینی حساسیت دارم.

فلینت: چه جالب منم همینطور!

سم: اسمش چی بود؟

فلینت: آلرژى بادوم زمینی.

سم: نه، دستگاهت رو می‌گم.

فلینت: اون اسمش همسان‌ساز غذایی دینامیک ابر جهشی دیاتونیک فلینت لاکووده. یا به اختصار: «حق داژ ده فوول.»

سم: املاچ فلفور؟

فلینت: حق داژ ده فوول.

سم: همبرگرد بلبرد؟

فلینت: حق... داژ... ده... فوول.

سم: اه، مندی! ازش فیلم بگیر. من که ازش سر در نیاوردم.

فلینت: اه، خب، می‌دونی چیه؟ من الان... ااا... نمی‌تونم. بذارین براتون یه موزیک ویدیو پخش کنم... هه هه هه!

فیلم شماره ۱ - آقایان بخشی از فیلم «هابز و شاو»

لاک: لوکاس ربکا هابز، راستش خیلی وقته که ندیدمت. چند ماهه.

سم: ربکا!؟

لاک: اصلاً پیر نشدی. کی دیدمت؟

هابز: شش ماه پیش!

لاک: چه سریع گذشت!

هابز: بدون تو آره!

لاک: خدایی بگو به پوستت چی می‌زنی؟ چون شبیه جوونیای شرلی تنپل شدی! برو برو اون ور...

سم: بابا این آقا کیه؟

هابز: خوب ایشون آقای لاک هستن. و برای سازمان سی آی ای کار می‌کنن.

لاک: دوست‌های قدیمی هستیم.

هابز: نه نیستیم.

لاک: در واقع بهترین دوستشم. اینم نشونش...

هابز: اون دیگه چه کوفتیه؟

لاک: تازه خالکوبی هم کردیم، با همدیگه.

هابز: داره چرند می‌گه.

لاک: اوه جالب شد. ولی من دقیقاً یادمه هر دو تامون یه طرح و رو بدنمون خالکوبی کردیم.

هابز: یا خدا!

لاک: دلم برا جنگولک باز یامون تنگ شده.

هابز: تا یه دقیقه دیگه جیگرت رو می‌کشم بیرون. پس حرفت رو بزن.

لاک: جفتمون دنبال یه چیزیم. به ویروس سیتی هفده سلام کن. یه اسلحه‌ی بیولوژی قابل برنامه‌ریزیه اسمشو گذاشتن برف‌دانه.

سم: برف‌دانه چیکار می‌کنه؟

لاک: کار خاصی نمی‌کنه. فقط ارگان‌های داخلیت رو ذوب می‌کنه و از داخل شبیه یه قابلمه سوپ جو می‌شه!

هابز: اون نه سالشه!

سم: بدترش رو دیدم.

هابز: کجا؟

سم: گییم اف ترونز رو دیدم خونه ی جنت.

هابز: ولی من هیچوقت...

لاک: یه همستر همیشه بدهیش رو صاف می‌کنه!

هابز: دیگه اجازه نداری بری خونه‌شون.

لاک: یه سر نخ پیدا کردیم ربکا. جزئیاتش، داخل پرونده‌ست. بفرمایید. دخترت دیگه بزرگ شده.

هابز: نشده، نه سالشه!

لاک: تو دنیا فقط همین یه دونه سیتی هفده وجود داره، اونم دست یکی از مامورهای سرکش ام آی سیکس در لندنه.

سم: بابا همه ی جاسوسا انقدر خوشکلن؟

هابز: نه این یکی خوشکل و جذابه تصادفی.

لاک: و خطرناک، دیشب تیم ام آی سیکس وظیفه داشتن وپروس رو ضبط کنن، ولی تو یه چشم به هم زدن هم تیمی‌هاشو کشته.

قفسه‌ی سینه‌ی یکیشون با آجر کوبیده. می‌دونین خیلی سخته یکی رو با آجر نفله کنی!

هابز: حرفت رو بزن.

لاک: حرفم اینه که آجر تیز نیست. اونوقت چطوری اون آجر رو تو سینه‌ی طرف فرو کرده؟ یا دختره خیلی قویه یا اینکه طرف

مقابل نرم‌تن بوده و استخوان نداشته...

هابز: برو سر اصل مطلب!

فیلم شماره ۲ - آقایان:

بخشی از فیلم «سه تیغ اره‌ای»

دورتنی: چیزتون شده؟

دزمووند: اوه نه خون خودم نیست، من خوبم، مرسی که پرسیدین خانم.

دورتنی: چیزی می‌خواین؟

دزمووند: کمربندم. بستمش به پای اون پسره که تصادف کرده. خب، بدون اونم که شلوارم بالا وای نمی‌ایسته!

دورتنی: خوب، آه، کمربندتون پیش من نیست!

دزمووند: نه، خودم می‌دونم. اونجاست، هنوز رو پای اون پسره‌ست.

دورتنی: ... که این‌طور، مَمن اینجا فقط خون می‌گیرم.

دزمووند: منم خون می‌دم.

دورتنی: باشه، برید تو اون اتاق و مثل بقیه منتظر شید صداتون می‌کنم. باید برید اون اتاق. اون اتاق.

دوروتی: هیچوقت قبلاً خون دادین آقای...؟

دزمووند: «داس». ولی دوستانم بهم می‌گن دزمووند. نه خانم، بار اولمه. همیشه آرزو داشتم دکتر بشم. ولی، آ... زیاد درس نخوندم.

دورتنی: شاید بعدش یکم سرتون گیج بره. کسی میاد دنبالتون؟

دزمووند: نه خانم، پیاده می‌رم.

دورتنی: خونتون کجاست؟

دزمووند: فورت هیل خانم.

دورتنی: خیلی راهه.

دزمووند: همش سیزده چهارده کیلومتره. از جنگل میون بر می‌زنم. میشه شونزده کیلومتر!

دورتنی: ... لابد عاشق جنگلید؟

دزمووند: بله خانم، خیلی.

دورتنی: خيله خب. اینجا رو فشار بدین. خوبین؟

دزمووند: آره.

انیمیشن شماره ۱ - خانم‌ها
بخشی از انیمیشن «مینون‌ها»

[illegible]

انیمیشن شماره ۲ – خانم‌ها

بخشی از انیمیشن «گیسوگمند»

راپانزل: ها، نه نه نه، آروم باش. چیکار داری می‌کنی؟ یه دقیقه آروم بگیر. ما کاری باهات نداریم. آروم حیوون. برو عقب. برو عقب. عقب. عقب‌تر. آفرین. آره همین. حالا بشین. بشین. حالا چکمه رو بنداز. بندازش. اوه، چه اسب خوبی! چه حرف گوش‌کن! حسابی خسته شدی از بس این آقا بده رو تعقیب کردی نه؟ اونا دوستت ندارن، درسته؟ درسته؟

فلین: دست بردار! این اسبه خله!

راپانزل: اوه، دلت میاد؟ این که خیلی خوبه. مگه نه، ماکسیموس؟

فلین: شصت درصد عقلت رو از دست دادی.

راپانزل: ها؟ ببین امروز یه جورایی مهم‌ترین روز زندگیمه. واسه همین ازت می‌خوام ایشونو بازداشت نکنی. فقط تا بیست و چهار ساعت. بعدش با خیال راحت می‌تونی ایشونو دستگیر کنی. باشه؟ امروز تولدمم هست ها، محض اطلاع!

فیلم شماره ۱ - خانم‌ها بخشی از فیلم «دونده هزار تو ۲»

تریسا: منم مادرم رو یادمه. اون زن زیبایی بود. همه دوستش داشتن. قبل از ویکد تنها چیزی بود که داشتم. وقتی بیمار شد، نمی‌دونستم چیکار کنم. فقط زندانی و مخفیش کردم. اخه فکر می‌کردم بهتر می‌شه. هر شب، صداهای ترسناکی مثل ضجه سر می‌داد. بعد یه شب یهو ساکت شد. بالاخره آروم گرفت. من رفتم تو اتاقش. خون همه جا پخش بود. اما اون اونجا آروم نشسته بود. گفت دیگه حالش بهتر شده. اوهام از بین رفتن و دیگه نگرانی نداره. چشمش رو در آورده بود تامس. میلیون‌ها نفر اون بیرون دارن رنج می‌برن. میلیون‌ها داستان مثل مال من. نمی‌تونیم بهشون پشت کنیم. نمی‌تونیم...

تامس: چی می‌خوای بگی تریسا؟

تریسا: می‌گم می‌خوام که درک کنی.

تامس: چی رو درک کنم؟

تریسا: که چرا این کار رو کردم.

تامس: تریسا!

تریسا: لطفا باهاشون نجنگ تامس!

فیلم شماره ۲ - خانم‌ها بخشی از فیلم «میان‌ستاره‌ای»

خانم هانلی: مورف بچه‌ی فوق‌العاده. واقعا زرنکه. ولی این اواخر کمی مشکل داشته. این رو آورده نشون بقیه‌ی بچه‌ها بده. بخش مربوط به فرود روی ماه.

کوپر: این یکی از کتاب‌های درسی قدیمی منه. مورف عاشق عکس‌هاش بود.

خانم هانلی: این یه کتاب درسی قدیمی فدراله. ما اینها رو با نسخه‌های اصلاح‌شده جایگزین کردیم.

کوپر: اصلاح شده؟

خانم هانلی: که توضیح داده ماموریت آپولو جعلی و برای ورشکسته کردن اتحاد جماهیر شوروی بوده.

کوپر: یعنی باور ندارین که ما به ماه رفتیم؟

خانم هانلی: به نظر من که یه تبلیغ سیاسی عالی بوده تا شوروی خودش رو با سرمایه‌گذاری روی راکت‌ها و بقیه‌ی دستگاه‌های بی‌مصرف فضایی ورشکسته کنه.

کوپر: دستگاه‌های بی‌مصرف!

خانم هانلی: و اگه ما نمی‌خوایم دوباره زیاده‌روی‌ها و ولخرجی‌های قرن بیستم رو تکرار کنیم، باید به بچه‌هامون درباره‌ی زمین درس بدیم، نه داستان‌های درباره‌ی ترک اون.

کوپر: می‌دونی، یکی از دستگاه‌های بی‌مصرفی که قبلا می‌ساختن اسمش ام. آر. آی. بود که اگه یکی از اونها باقی مونده بود، دکترها می‌تونستن قبل از مرگ همسر، غده‌ی داخل مغزش رو پیدا کنن و نجاتش بدن. اونوقت الان به جای من، اون اینجا نشسته بود و داشت این حرف‌ها رو گوش می‌داد. که خیلی هم خوب می‌شد، چون اون همیشه آروم‌تر از من بود.

خانم هانلی: بابت همسرتون متاسفم آقای کوپر. ولی مورف به خاطر این مزخرفات آپولو با چند تا از هم‌کلاسی‌هاش کتک‌کاری کرده. به همین خاطر فکر کردیم بهتره شما بیاین اینجا که ببینیم برای برخورد با این رفتار چه ایده‌ی داریم.